

جانها یکی هستند بدنها فرق دارند

آب در ظرفهای رنگارنگ مختلف رنگ دیده میشود اما اگر نگاه به آب باشد یکی بیش نیست با وقتی باد به دریا می خورد امواج تعدد دارند باد اگر نباشد یک دریا است و آرام. جان هم همین است. یک جان بیش نیست در جان شیران خدا و اولیاء خداوند اگر یکی از اولیا را ببینی مثل این است که ششصد هزار را دیده ای

جان شو و از راه جان جان را شناس - یار بینش شو نه فرزند قیاس.

میگوید، از جسم دور شوید تا بفهمید. جان شوید تا همه جانها را ببینید و یکی شوید یعنی اگر فکری در یکی بروز کرد در دیگری هم همین فکر پیش می آید مثل این که گویا همه یک مغز دارند. نزدیکی اولیای خداوند به خدا همین گونه اند گوئی ذهن خدا را می خوانند اگر جان شوید ملائک و عقول عالیه را هم می شناسید جان ما و عقل ما از جنس ملائک هستند نفس اماره هم از جنس شیطان است حکمت چنین اقتضا نموده که یکی باشند وقتی جان شوید ملک هم میشوید منتها ملک بال و پر دارد و عقل بال و پر ندارد اما یک جنس هستند جان یعنی عقل

هر که در خلوت به بینش یافت راه - او ز دانشها نجوید دستگاه

دانش ما را به معرفت چیزی می رساند و بینش ما را به خود آن چیز می رساند از این روی مولانا به شمس میگفت ،

چه نزدیک است جان تو بجایم - که هر چیزی که اندیشی بدانم

چون ملک با عقل یک سر رشته اند - بهر حکمت را دو صورت گشته اند

هم ملک هم عقل حق را واجدی - هر دو آدم را معین و ساجدی.

ملک و عقل واجد حق و حقیقت هستند و هر دو به آدم سجده میکنند ملک به خدا سجده کرد عقل هم سجده میکند آدم را

آنک آدم را بدن دید او رمید - و آنک نور مؤتمن دید او خمید

اگر نور آدم را ببینید شما هم سجده میکنید اگر تن ببینید سجده نمیکنید. صورت راه زنی میکند و آخر دشمنی با خدا میکند. عقل از جنس ملک است و خم میشود و سجده میکند

این سخنها عقل و ملک و نفس و شیطان را نمیشود بر منکر گفت

پاسخ از عبدالحسین علوی

سلام به به روح آدمی با این کلمات به معراج می رود.

من همیشه بر این باورم که ملائکه به آدم سجده نکردند. بلکه خدا ا به پیشوایی آدم سجده کردند. زیرا سجده در مقابل غیر خودش را که خدا نمی پسندد.

جمله عالم زان غیور آمد که حق

برد در غیرت برین عالم سیق

او چو جانست و جهان چون کالبد «دفتر اول»

ونیز:

غیرت آن باشد که او غیر همه ست

آنک افزون از بیان و دمدمه ست

با پوزش از آن عالی حناب